

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

میزان ۱۳۸۸

"...، شما افراد با سابقه ای هستید که چندین دهه کار کرده اید، با وجود تمام اینها زمانیکه کار احمقانه ای بکنید و مزخرف بگویید، مردم شما را نخواهند بخشید."

رفیق مانو

خاین کیست، مبارز چه کسیست؟

با اشغال کشور به وسیله جنایتکاران غربی، از یکسو تکنوکرات های مزدور که سال ها برای چنین روزی پرورده شده بودند، با تشکیل نهادهای جامعه مدنی، به عنوان محل تجمع جاسوسان و ظنفروشی که وظیفه داشتند تا ضرورت «مبرم» حضور «جامعه جهانی» در افغانستان و «بی معنی» بودن استقلال سیاسی کشور را تیوریزه نمایند و در نهایت اشغال کشور و پیوستن افغانستان به «جامعه مدرن» را موهبت نایاب تبلیغ نمایند، سر از پا نشناخته به پای چکمه های تجاوز گل بردند و ازینکه «دوستان بین المللی» مستقیماً افغانستان را زیر تسلط گرفتند و دیگر برای معرفی آنان به این «دوستان» مخصوصاً امریکا و «سی آی ای» ضرورت پاکستان و «آی اس آی» از میان رفت، آن را جشن بزرگی برای «افغانها» دانسته، یکی به دیگری تبریک و تهنیت می گفتند. این هلهله و شادی به خاطر اشغال کشور با چنان رنگ و بویی به تجلیل گرفته شد که گویی اصطلاحاتی چون «خاین» و «وطن فروش» سال ها قبل از فرهنگ سیاسی اینجا جراحی شده و «وطنپرستی» اصطلاح ایدیولوژیک و «ننگینی» به شمار می آید.

از جانب دیگر مزدوران بنیادگرا و غیر بنیادگرای جهادی که از سی سال به اینسو در مغزله با غربی ها نرد عشق می باختند، بعد از یازده سپتمبر با دعوت در مهمانی ها، گزارش و گزارشدهی ها، فندگیری ها، کنفرانس ها و سیمینارها مستقیماً به شاگردی ولینعمتان اشغالگر نشستند و با آنان چنان جان و جگر شدند که گویی اهل یک خانواده اند و چیزی پُت و پنهان ندارند. لذا اصطلاح «خاین» و «وطنفروش» که هیچگاه نزد اینان معنی نداشته با

چنین روابطی بی معنی تر شده و به خاطر تعویض جایگاه اقتداء از اسلام آباد به واشنگتن، شور عجیبی آنان را فرا گرفته و یکباره از جلد جلمبری ریش و پکول برآمده و در دریشی و نکتایی فرو رفتند.

بقایای حزب دموکراتیک خلق که سال ها وطنفروشی را در دامن سوسیال امپریالیزم شوروی آموخته و در مزدوری شهره عالم گشته اند، امروز بی هیچ ننگی، چپ و راست از همان «روزگار طلائی» که «همه شکر کوپون داشتند!!» یاد می کنند. درد اصلی همه بلا استثنا این است که چرا «جامعه جهانی»، این «کادرها» را عاق کرده و به مزدوری نمی گیرد. این جرثومه ها فراموش کرده اند که اگر از آنان کاری ساخته می بود، سرنوشت خود و سوسیال امپریالیزم را با چنان فرجامی رقم نمی زدند، لابد این را سر جاسوسان و کادرهای نظامی و استخباراتی «جامعه جهانی» خوب می دانند که این پوده ها وقتی امروز به اشاره انگشت، بر آنچه دیروز می گفتند، چتلی می ریزند و بسیاری در تراویح و طیفه تکرار پنج بار تسبیح «سبحان ملک القدوس» را با افتخار به عهده می گیرند، پس برای آنان چه کار مهمی انجام خواهند داد. اما با تمام این گله گذاری ها بعضی از اینان که «گذشته استخباراتی خوبی» داشته اند، اکنون در مقامات «آبرومندانه ای» قرار دارند و مورد عنایات «جامعه جهانی» قرار گرفته، به «شغل شریف» جاسوسی ادامه می دهند. چون شرف اینان در گرو «تمویل» قرار دارد و به مجرد مقرری به مدینه فاضله دست یافته، هزاران درود و تهنیت «رفقاء» را می گیرند که اگر این شغل کمی چاقتر بود با دسته های گل استقبال می گردد و رفقای لاغرتر "دلده و حلوا" صدقه می دهند که روزی ازین طریق، برای او هم «چیزی» خواهد چکید. در میان این طیف نیز کلمه «خاین» راه و جایی ندارد، زیرا در ده سال اشغال، ضمیر و وجدان تک تک آنان چنان «صیقل و وطنفروشی» خورده که اگر کارت سیاه، مוסاد و یا انتلجنس سرویس را علناً به گردن بیابیزند، نه تنها مورد اعتراض «رفقاء» قرار نمی گیرند، که دیگران برای چنین ثبت نامی صف می کشند و بر دستیابی او به چنین عنایتی غبطه می خورند. علوم می پابوسی «استاد» می شتابد و گلابزوی به خاطری که «آمر صاحب» روزی برایش تلفونی گفته بود «اهداف ما یکیست» با افتخار در تلویزیون ها یاد می کند و رفقای دیگر را سخت «تحت تأثیر» قرار می دهد. ربانی و آمر صاحبی که روزی دهها تن از رفقای این جنایتکاران نامرد را به قتلگاه برده و اکنون این شرفباختگان، اینگونه بر خون همفکران شان چتلی نثار می کنند، پس اصطلاح «خاین» برای اینان باید بی معنی باشد.

از هشت سال بدینسو که نیروهای اشغالگر روزانه دهها تن از توده های فقیر ما را سر به نیست می سازند و ۲۴ زندان امریکایی در سراسر کشور پُر از هموطنان بیگناه ما اند، اکنون عقب مانده ترین افغان های ما هم به این نتیجه رسیده که کشور شان اشغال شده و جامعه جهانی جز مثنی از امپریالیست های خونخوار چیز دیگری نیست، اما تکنوکرات های حقیر جامعه مدنی، نوچه های روشنفکر بنیادگرا، دموکراتیکی ها و عده ای کثیری از مطبوعاتی های وطنفروش، در رسانه ها نه تنها به اشغال کشور اشاره ای ندارند، که خجلت آور بر ضرورت حضور «جامعه جهانی» در کشور تأکید دارند تا هر چه بهتر و بیشتر خون هموطنان ما بریزد و خود «نمره» بگیرند.

بعد از برگزاری کنفرانس بن و صدور فرمان رسمیت احزاب از سوی دولت مزدور، افرادی از هر طیف و قماش چون مور و ملخ بر آستان وزارت عدلیه صف کشیدند؛ بعضی ها به این خاطر که ازین طریق باشه ای روی انگشت «بزرگان جامعه جهانی» شده بتوانند، برخی راه رسیدن به پله های قدرت و برخی هم به خاطر رسیدن به پول، سر در این آخور فرو بردند و به زودی ۱۰۸ حزب که هر یک با تقدیم عکس، نام و نمبر تذکره ۷۰۰ تن اعضای رهبری و صفوف در وزارت عدلیه که یک نقل آن به «ریاست امنیت ملی» ارسال می شود، ثبت و

راجستر شدند. رهبران این احزاب که اخوانی، جهادی، خلقی، پرچمی و یا شعله ای های منحرفی بودند، با این اقدام بر اشغال کشور، دولت مزدور و قانون اساسی اسارتباری که با تأیید سیاف و خلیلزاد به تصویب رسیده بود، مهر رسمیت گذاشتند. به این خاطر بر این رهبران باید به حق نام «خاین» گذاشته شود. برخی از آنان که روشنفکرتر بودند، علاوه بر اینکه به خفت شرکت در کورس های «آموزش حزبی» به شاگردی جاسوسان مؤسسه امریکایی NDI یا «نشنل دموکراتیک انستیتوت» نشستند، به مشوره «دوستان بین المللی» که با تحکم گفته بودند: «اگر با هم متحد نشوید، توقع کمک پولی از ما نداشته باشید!!» دست به تشکیل جبهه هایی چون «جبهه ملی»، «جبهه ملی دموکرات» و غیره زدند که بعدها به علت چاق نشدن در پیوزگی از هم پاشیدند. درین میان چپ های منحرف و مدالگیر آتشین تر از دیگران به چنین خفتی تن دادند و به خاطر لبیک گفتن به خواست جاسوسان سرمایه و کسب دالر، بر خون مجید، رستاخیز، محسن، مینا، داوود و هزاران شعله ای دیگر پا گذاشتند. وطنفروشان خلقی-پرچمی وقتی این «شعله ای ها» را درین اتحاد چون موم در دست خود دیدند و در عمل دریافتند که چگونه در برابر اشغالگران مطیع و بی زبان اند، پیشنهاد حزب واحد برای شان کرده، به این شکل غرور شعله ای را بر باد دادند و با این کار روح شعله ای های تیرباران شده را در گورهای نامعلومی سخت آزرده.

اما اینکه تمثیل کنندگان پلورالیزم و کثرت گرایی درین اتحاد به پولی رسیدند یا نه، خود شان می دانند، چون هیچ چیزی از تشکلات اینان، جز «مسئله مالی» پُت و پنهان نیست. لذا یکی از علل بی باوری صفوف بی آرایش شان مخصوصاً جوانان و نوجوانان در اینست که از طلسمات و چگونگی پول آوری رهبران خود چیزی نمی دانند و منطقاً برای شان شک برانگیز شده، «گفتنی» های بسیاری نزد شان لاینحل می ماند و آرام آرام اعتماد خود را از دست می دهند. حال این وظیفه انقلابیون، مخصوصاً جوانان انقلابی است که ببینند و هیچ تحکمی را نپذیرفته به ارزیابی بنشینند که آیا چنین رهبرانی «خاین» اند یا آنانی که این رهبران را به پشت کردن به اصول انقلابی محکوم می نمایند؟

اینکه اخوانی ها، خلقی ها، پرچمی ها و یا تکنوکرات ها برای محکم نمودن میخ تجاوز و اشغال در کشور ما تلاش دارند، کسی از آنان گله و انتقادی ندارد، چون مردم افغانستان در ۳۰ سال گذشته، اینان را به خوبی شناخته اند. وطنفروشی، مزدوری، آدمکشی و چپاولگری شان بر هیچ افغانی پوشیده نیست، اما اکثریت افغان ها به این باورند که شعله ای ها افراد وطنپرست و تسلیم ناپذیری بوده که همیشه در کنار مردم قرار داشته اند، از منافع خلق های افغانستان دفاع کرده و مهر و وطنفروشی را (جز عده ای معدودی) اکثریت شان بر پیشانی ندارند. اکرم یاری، داکتر فیض احمد، مجید، محمودی ها، قیوم رهبر، لهیب، رستاخیز، مینا و رهبران دیگر این جنبش از کران تا کران کشور ما در قلب مردم جا دارند و ذره ای خیانت نسبت به خلق افغانستان از آنان دیده نشده و بالاخره همه می دانند که هزاران شعله ای برای حراست از آزادی و استقلال جان نثاری کرده اند، اما انحراف برخی از آنانیکه منصوب به این جنبش اند و درین سال ها سر به پای ابزارهای امپریالیستی نهاده، قلب امید مردم چه که روح بازماندگان خانواده های شهدای کبیر این جنبش را نیز آزرده اند (امیدواریم روزی نظرخواهی خانواده های شهدای این جنبش را در مورد کمک این تشکلات به آنان به دست آوریم، تشکلاتی که با استفاده از نام آنان میلیونر شده اند). وقتی مردم دیدند که گردن بلند این جنبش به پای پرچم اشغالگران خم می شود و حلقه ننگینی بر گردن افتخارات بزرگ شعله ای قلاده می گردد و دروازه یوناما (مهمترین ابزار گسترش و استحکام استعمار در کشور ما) مرجع رهایی توده ها معرفی می گردد و داد زحمتکشانشان را به پای این بیداد می برند و عوض تجلیل از روز بزرگ کارگر (نماد جنبش انقلابی جهانی) به تجلیل از روز «حقوق بشر» (بزرگترین ابداع بورژوازی جهت کتمان پستی ها و

ردالت های این نظام) می پردازند، آن را پشت کردن به خواست زحمتکشان و زیر پا کردن افتخارات جنبش شعله ای دانسته و این پرسش را مطرح می سازد که آیا موارد بالا از اساسی ترین معیارها و گستره تشخیص «خاین» کیست و «مبارز» چه کسیست، نیست؟

این داوری به طور اخص وظیفه جوانان انقلابی است که با بازوان ستبر و مغزهای بالنده، پرچم ظفرنمون انقلاب پرولتاریایی را همین فردا بر صخره های بلند آزادگی به جولان در خواهند آورد.

با این همه جان کنی هایی که این روشنفکران مثلون جهت تحکیم میخ اشغالگران به خرج می دهند و دموکراسی امریکایی را تمثیل می نمایند، اشغالگران نیز چنگ شان را خالی نمانده، امتیازهایی نثار شان می کنند، چون دیگر همه می دانند که دنیای کنونی محل «بده و بستان» است و هیچ پشکی برای رضای خدا موش نمی گیرد، به این لحاظ برای شان انجو رسمی می کنند، پول های کلانی به پای شان می ریزند، سهولت های کنسولی بزرگی برای شان مساعد می سازند، بورس های تحصیلی به فرزندان شان اهداء می کنند، در زیر پروژه های پول آور گور شان می سازند، در «معتبرترین» رسانه ها برای شان تبلیغ می کنند، دهها مدال «شجاعت» به گردن شان می آویزند، به تمجید شان کتاب می نویسند، فلم می سازند و جایزه های بزرگ تقدیم شان می کنند و با این هدیه ها و ابزارها به جهانیان نشان می دهند که در افغانستان دوستانی با ایدیولوژی های رنگارنگ و گوناگونی دارند و اینک به این آسانی شعله ای هایی را هم که تا دیروز بسیار «تندخو» و «تندگو» بودند، خوابانده می توانند.

چون هیچ یکی ازین ابزارها در خدمت رهایی میهن نه بلکه عمر اسارت آن را درازتر می سازند و رفیق مائو با چه صراحتی درین مورد بیان میدارد که «بورژوازی مطمئناً مردم را فاسد خواهد کرد و گلوله های شکر آلودش را به سوی آنها شلیک میکند. گلوله های شکر آلود او به دو نوع اند، مادی و معنوی» درینجا این گلوله های شکر آلود عبارتند از انجو، مدال، فلم های توصیفی، بورس، جایزه، شرکت در انتخابات و ویزا که از طریق این «بلائیای هفتگانه»؛ بورژوازی ابتدا انقلابیون را وادار به زانو زدن و تسلیمی در برابر خود کرده و بعد ازین طریق به سراغ توده ها می رود. لذا درینجا مرز میان «خاین» و «غیرخاین» اظهر من الشمس می گردد و هر جوان نیمه آگاهی باید بداند که هر کسی خود را در گرو این ابزارهای بورژوایی قرار دهد و برای کم رنگ ساختن «اشغال»، «مداخله» را عنوان کند، بیشک که مورد چنین الطافی قرار می گیرد و بعد وقتی تشت رسوایی در میان صفوف از بام می افتد و حنای «مداخله» رنگ می بازد و راهی جز تیرئه باقی نمی ماند، باید از اعتقاد به مداخله «منکر» شوند. اما این پرسش که چرا درین چند سال اشغال که از اثر آن خون های زیادی ریخته شد، به چنین باوری نرسیده بودند و حال به چنین کشفی دست یافته اند، لابد باید پای ختم پروژه های خاصی در میان بوده باشد، چون ابزارهای بورژوایی موضعگیری های چنین تشکلاتی را میزان می نمایند.

اینان به گمان خام خود فکر می کنند که جوانان ساکت که هزاران گفتنی در دل دارند، این دروغ های شاخدار را قبول خواهند کرد و با گفتن تجاوز، گریبان خود را از چنگ سؤال کنندگان و جوانان شکاکی که دیگر هیچ زبانی آنان را افسون کرده نمی تواند، رها کرده و قناعت آنان را فراهم خواهند کرد!!

با توجه به توضیحات بالا و با داوری بسیار ساده، این مرز که کی «خاین» و چه کسی «مبارز» است روشن میگردد که اگر صاحبان این ابزار به مخالفان شان «خاین» بگویند، شباهت به همان مطایبه سعدی دارد که می گفت: «...عاقلان دانند!» اما آیا هستند جوانان و نوجوانانی که دگم و متحجر، تعقلی به خرج ندهند، برچسب «خاین» را از سوی آنانی که خود سر در توبره امکانات بورژوایی فرو برده، در مورد انقلابیونی که بر ضد این ابزارهای کثیف قرار دارند و در استوای دفاع از انقلاب و مبارزه با امپریالیزم ایستاده اند، خواهند پذیرفت؟ اگر این

جوانان نمی توانند در برابر چنین چرندیاتی بنابر نیازهای خاص مادی، حضوری موضع بگیرند، اما به زودی در جای دیگر ابراز می دارند که چنین دروغ هایی را قطعاً قبول ندارند. چنین جوانانی نباید ضمیر پاک و روح انقلابی شان را بیش ازین در چنل اندیشی های آنانی غرق سازند که مرز تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را به مسخره گرفته و با موضع ظاهراً شعله ای به دنبال تضعیف موضع انقلابیون و سرخم نمودن پرولتاریا به پای بورژوازی اشغالگر میباشند.

مائو زمانی پرسید: «به چه کسی باید تکیه کنیم، به طبقه کارگر یا بورژوازی؟» لذا این جوانان با جوهر انقلابی، باید به زودی این پرسش مائوتسه دون را تکرار کنند که آیا تکیه بر ابزار بورژوازی در نهایت خیانت به پرولتاریا نیست؟ و نباید راه نجات ازین ورطه را دریابند؟ زیرا این تشکلات با سیاست انجوغرای تلاش می ورزند تا جوانان انقلابی را طوری به ماموران سر به زیر انجوها مبدل سازند که دیگر نامی از پرولتاریا و مبارزه با بورژوازی در ضمیر شان باقی نماند و پیوسته از عدم تمایل و گرایش روشنفکران به جنبش کمونیستی بحث کرده و جوانان را در قفس های ماموریتی مقید سازند در حالیکه تجربه دو سال کار مبارزاتی سازمان انقلابی افغانستان بر این ادعای تسلیم طلبانه و پوسیده خط بطلان می کشد، چون در عمل توانسته است که نه تنها در بلند بردن سطح تیوریک و دانش انقلابی جوانانی که در انشعاب برای تشکیل سازمان انقلابی همگام شدند، تلاش جدی نماید بلکه حداقل دو جمع از انقلابیونی را که قبلاً با سازمان های دیگر کار می کردند، با تعهد مرگ و زندگی و با تأیید موضع روشن و آشتی ناپذیر ما در برابر امپریالیزم و تشکلات منحرف و مدالگیر، به سازمان انقلابی افغانستان جذب نمایند.

با این همه دلایل به آسانی می توان مرز میان «خاین» و «مبارز» را مشخص کرد و این پرسش را مطرح نمود که آیا منحرفان مدالگیر که گردن بلند و سرافراز جوانان را در زیر بیرق استعماری امپریالیزم خم می سازند و بعد با بیشرمی این خیانت ها را با حرف های مفت و دروغین «استفاده از تضاد» تیوریزه می کنند، «خاین» اند یا آنانی که در مبارزه با این خیانت ها قرار دارند؟ در صورتی که انقلابیون در برابر چنین انحرافات ستراتیژیک قرار نگیرند و برای نجات عده ای از انقلابیون پاکبازی که تا هنوز بر طریق چنین انحرافی روان اند به افشای آن نپردازند و به هر علتی به سکوت تن در دهند، می توانند ادعای انقلابی کنند؟

و اما انقلابیون باید این را بدانند که افشای رازهای تشکیلاتی یک حزب و یا سازمان با افشای انحراف های ایدیولوژیک آن زمین تا آسمان فرق دارد که اگر این دو یکی می بود، جدل های گذشته میان جریانات انقلابی، از بلشویک ها تا کمونیست های چین همه باید خاینانه بوده باشند. مبارزه ما دقیق به ضد چنین انحرافات بوده، نه این که کلمه ای از «رازهای تشکیلاتی» در آنها افشاء شده باشد، چون هر انقلابی این را می داند و به آن متعهد است که چنانچه رازهای تشکیلاتی خود را باید در زیر ساطور متجاوزان نگه دارد، از دیگران نیز کوچکترین حرفی بر زبان نیآورد که اگر آورد خاین و جاسوس خواهد بود. بر این اساس افشاءگر کسانی اند که نام های تشکیلاتی، شعری، خانوادگی و حتی ولایتی دیگران را در سایت ها منتشر می سازند و در اکسیون های علنی به خاطر گرفتن پروژه، مردان و زنان را به جاده ها کشانده و افتخار چاپ تصاویر شان را در نشرات خارجی به دست می آورند.

گرفتن جایزه و مدال از اشغالگران و امپریالیست های غیراشغالگر با استفاده از تضادهای امپریالیستی که انقلابیون در جریان نبرد خلق از آن ها سود می بردند، دو عمل کاملاً در مقابل یکدیگر اند و این لاطائلات را کسانی می پذیرند که یا بویی از استفاده تضادها نمی برند و یا می برند، اما شهامت انتقاد را ندارند و سرخم، سر به زیر و تحکم پذیر به آن تن می دهند و هرگز چیزی برای گفتن ندارند. مائوتسه دون در جریان نبرد خلق در چین، واقعاً از تضادهای امپریالیستی استفاده کرد، نه تنها او بلکه ستالین رهبر بزرگ بلشویک ها نیز در جریان جنگ

دوم از تضاد میان امپریالیست های مهاجم و مدافع سود برد. اما مائوتسه دون هیچوقت از اشغالگران جاپانی نه تنها پیشیزی نگرفت، که متجاوزان به خاک و ناموس و وطنش را در دریای بیکرانی از خون کمونیست ها غرق کرد. اگر مائو از اشغالگران جاپانی مدال «قهرمانی» و جایزه می گرفت، «خاین» به حزب و کشورش نبود؟ آیا توده های میهنش او را به عنوان یک «وطنفروش» روسیاه و نفرین نمی کردند؟ اشغالگران کنونی ملک ما کی ها اند؟

امریکایی ها، فرانسوی ها، ایتالیایی ها، اسپانیایی ها یا امپریالیست های دیگری؟ پس گرفتن مدال ازین مهاجمان چه تفاوتی با گرفتن مدال مثلاً مائو از جاپانی های اشغالگر دارد؟

اساساً مرز میان انقلابیون و اشغالگران را دریای موجی از خون و خاکستر جدا می سازد و هر یک ازین دو طرف «قهرمانان» خود را دارند. قهرمانان اشغالگران کنونی وطن ما اوباما، ضیاءالحق، پینوشه، مارکوس، جنرال مک کریستال، جنرال پتریوس، گلبدین، داکتر عبدالله و هر کسی که مدال شان را بگیرد، می باشند، اما قهرمانان انقلابیون چه گوارا، گلسرخی، مجید، اشرف دهقانی، مینا و دیگری اند که در زیر هیچ بیرق اشغال و سرمایه جایزه و مدالی نگرفتند بلکه برای پاره کردن پرچم اشغال، خون شان را به پای نهال انقلاب هدیه کردند. آیا اگر یکی از مدعیان چپ، از سوی اشغالگران ملک ما قهرمان تعیین شود و مثلاً در زیر پرچم ایالات متحده مدال «شجاعت» بگیرد، در قطار چه گوارا و گلسرخی قرار می گیرد یا در قطار مک کریستال و داکتر عبدالله؟

پاسخ به این پرسش، انحراف و غیر انحراف را روشن می سازد. جوانان انقلابی جز اینکه یکی ازین دو راه را بپذیرند، راه دیگری برای شان وجود ندارد، یا قهرمان بورژوازی، یا قهرمان پرولتاریا؛ یا باید به پای مدال های امپریالیستی در سفارتخانه های غارتگران بوسه بزنند و بر اندیشه های انقلابی خط بطلان بکشند و یا درفش رزم چه گوارای قهرمان را که روزی به وسیله این مدال دهندگان تیرباران شد، به شانه بکشند، درین میان از نظر آنان «خاین» چه کسیست؟

مدالگیران که سخت در سه کنجی گیر مانده و به هیچ عنوان قادر به دفاع از مدالگیری و جایزه گرفتن های شان از اشغالگران وطن ما نیستند، بر منتقدانی که وظیفه دفاع از حریم انقلاب پرولتاریایی را دارند، جز اینکه نام «افشاءگر» بنهند و احساسات جوانان را به بازی بگیرند، راه دیگری ندارند، اما این وظیفه وجدانی این جوانان است که اگر مخالف دنباله روی میمونی اند و دروغ را از واقعیت تشخیص می دهند، باید بدانند که در پشت این اتهام های بی پایه، نیات کثیفی وجود دارد و با این اتهامات که گویا «بند بوت شان هم افشاء شده» و با اتهام «بیشترین افشاءگری» و «بزرگترین خیانت» ذهنیت ها را برای برآوردن چنان نیاتی آماده می سازند و به این صورت گناه انحراف های خود را بر دیگران بار می کنند. ولی مثلی که این بار با تشکل و انقلابیونی رو به رو اند که هیچ حربه ای جز قبول تغییر عمیق فکری و تشکیلاتی و پذیرش صادقانه این انحراف ها و کوشش برای زدودن آنها، آنان را از بار انتقاد نجات نخواهد داد و این تهدیدها بر عزم انقلابی شان کوچکترین خللی وارد نخواهد کرد. چون اینان با هزار درد و دریغ نه تنها منحرمان ایدیولوژییک اند، که در داخل با شاریدگی ها و به سر زدن های نافرجامی رو به رو اند و در نزد افراد و تشکلات جنبش انقلابی کشور نیز به عنوان آستان بوسان بورژوازی چنان منفور و مطرود اند که همه شرم می کنند تا نام شان را به عنوان چپ مطرح سازند.

گذشتن انگشت بر انحراف هر فرد و جریانی که خود را به دروغ انقلابی می نامند و توده ها را عوض لاله زار انقلاب به سراب می برند، وظیفه انقلابیون است تا چنین پا گذاردن بر ایدیولوژی انقلابی را با فاکت، دلیل و منطق مارکسیستی افشاء نمایند نه اینکه بناء بر ادعای طفلانه اینان «دونرها را گوش خبر سازند که مستمری فلانی ها

قطع گردد»؛ ولی ما به عنوان یک تشکل آگاه این را خوب می دانیم که دست زدن به چنین کاری جز در دام جاسوسی افتادن چیز دیگری نیست، زیرا به باور ما تا زمانی که ریشه های انحراف ایدئولوژیک این جریانات (مخصوصاً مغالزه شان با بورژوازی) خشکانده نشوند، اقدامات جاسوس مابانه «شیطانی» برای قطع مستمری (آنهم اگر دانسته شود که سوراخ های رزق اینان در کجا اند)، کوچکترین اثری بر جلوگیری از انحراف آنها نخواهد داشت. اگر اینان صادقانه بگویند که ما به انقلاب و مارکسیزم شما کاری نداریم و هر کس که مدال و جایزه از «جامعه جهانی» نگیرد «خاین» است، آن وقت ما سر بحث و جدالی با آنان نخواهیم داشت.

انقلابیون واقعی که به هیچ انحرافی اجازه ای به سراب بردن جوانان انقلابی را نمی دهد، با هر شمالی نلرزیده، تهدید به «باروت» را مسخره انگاشته، در عزم خود برای منزه نگه داشتن صفوف انقلاب از گزند هر انحرافی، راسختر عمل خواهند کرد که اگر چنین نباشند و از هراس فلان تهدید و ترور سکوت کنند، پس ادعای دفاع از حریم انقلاب و اصالت فاصله گرفتن از چنین انحراف هایی چه معنی داشته می تواند؟

مرگ بر امپریالیزم
در راه سوسیالیزم، به پیش

سازمان انقلابی افغانستان
میزان ۱۳۸۸